

## «پارسیان آن قدرها هم شاعر نیستند»

علی‌رضا انوشیروانی\*

مقاله «از ادبیات تطبیقی تا ترجمه‌پژوهی» که در این شماره به چاپ رسیده ترجمه فصل هفتم کتاب سوزان باسنت با نام *ادبیات تطبیقی: درآمدی نقادانه* (۱۹۹۳) است. باسنت در مقدمه کتاب در پاسخ به این سؤال که «ادبیات تطبیقی چیست؟» می‌گوید: «ساده‌ترین تعریف این است که ادبیات تطبیقی بررسی متون فراسوی فرهنگ‌هاست، یعنی اینکه بینارشته‌ای است و به بررسی انگاره‌های ارتباطات بین ادبیات‌ها و رای زمان و مکان می‌پردازد» (۱). وی معتقد است که ادبیات تطبیقی در غرب به علل مختلف، من جمله اروپامحور بودن، با بحران روبه‌رو شده و رو به افول است. این در حالی است که ادبیات تطبیقی در کشورهای جهان سوم و خاور دور و کشورهای اروپای شرقی افق‌های جدیدی به روی مطالعات ادبی گشوده و رشد فزاینده‌ای داشته است. باسنت، به عنوان مثال و به طور اخص، به جایگاه ادبیات تطبیقی و بالندگی آن در هند اشاره می‌کند (۵-۶). به نظر باسنت، وضعیت ادبیات تطبیقی در غرب در طول چند دهه اخیر تغییر کرده و با رویکردهای نقد ادبی از قبیل نقد فمینیسم و نظریه پسامدرن و اخیراً نقد پسااستعماری درآمیخته است. سپس به نقد پسااستعماری که در واقع نقدی بینافرهنگی است اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد: «این [نقد پسااستعماری] مگر همان ادبیات تطبیقی تحت لوای نام دیگری نیست؟» (۱۰).

با این مقدمه، باسنت به سراغ «ترجمه‌پژوهی» می‌رود که با سرعت فزاینده‌ای در صحنه مطالعات ادبی گسترش یافته است. به اعتقاد باسنت ترجمه‌پژوهی با طرح نظریه نظام‌های چندگانه متحول شده و از بافت و تعریف سنتی خود فاصله گرفته است. البته، ترجمه‌پژوهی مورد نظر باسنت با مطالعات سنتی ترجمه تفاوت فاحش دارد.

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز  
و عضو وابسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی  
پیام‌نگار: anushir@shirazu.ac.ir

ترجمه‌پژوهی با علوم دیگر من‌جمله «زبان‌شناسی، مطالعات ادبی، تاریخ، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و قوم‌شناسی» ارتباط دارد (همان). بدین‌سان، باسنت با فرضیه تطبیق‌گران سنتی که ترجمه‌پژوهی را بخشی فرعی از پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به حساب می‌آوردند مخالفت می‌کند و ترجمه‌پژوهی را رشته‌ای «بینافرهنگی با روش تحقیق نسبتاً دقیق» اعلام می‌کند که هم‌اکنون در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا دایر است و در این رشته مدرک دکتری می‌دهند (۱۰).

از نظر محققانی همچون توری، لفور، هرمانس، لمبرت و بسیاری دیگر ترجمه به‌خصوص در زمان تحولات عظیم فرهنگی نقش بسیار برجسته‌ای دارد. به نظر اوآن‌زوه‌ر عمل ترجمه در دورانی که فرهنگی در حال گذار است شدت می‌یابد: آن‌گاه که فرهنگی در حال گسترش و تجدید حیات است، زمانی که دوران ماقبل انقلابی خود را طی می‌کند، ترجمه نقشی حیاتی دارد. به خلاف، آن‌گاه که فرهنگی مقتدرانه مستقر می‌شود، آن‌گاه که در مرحله امپریالیستی قرار می‌گیرد یعنی به این باور می‌رسد که فرهنگ غالب است، ترجمه اهمیت کمتری پیدا می‌کند. (همان ۱۰)

باسنت میان قدرت امپراتوری بریتانیا و ترجمه به زبان انگلیسی ارتباط مستقیمی مشاهده می‌کند و می‌گوید: «از قرن بیستم که زبان انگلیسی زبان دیپلماسی (و هم‌چنین زبان غالب تجارت جهانی) شد، دیگر نیاز چندانی به ترجمه نبود. از این رو می‌بینیم که تعداد آثار ترجمه‌شده به انگلیسی در طول قرن بیستم در مقایسه با آثار ترجمه‌شده به سایر زبان‌ها به نحو چشمگیری کمتر است» (۱۱). باسنت در پایان مقدمه کتابش نتیجه می‌گیرد که ما باید در ارزیابی ترجمه‌پژوهی در برابر ادبیات تطبیقی تجدیدنظر کنیم، زیرا درحالی‌که ادبیات تطبیقی در غرب با بحران روبه‌رو شده است، ترجمه‌پژوهی رو به رشد است.

درست همان‌گونه که زبان‌شناسی ناگزیر از بازبینی ارتباط خود با نشانه‌شناسی شد، زمان بازبینی ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی نیز فرارسیده است. نشانه‌شناسی زمانی زیرشاخه زبان‌شناسی محسوب می‌شد، ولی بعد معلوم شد که درست به‌عکس است و زبان‌شناسی، در واقع، شاخه‌ای از رشته‌ای گسترده‌تر به نام نشانه‌شناسی است. به‌همین‌منوال، ترجمه‌پژوهی زیرشاخه ادبیات تطبیقی محسوب می‌شود. حال که ترجمه‌پژوهی از جایگاهی معتبر در حوزه مطالعات بینافرهنگی برخوردار گردیده است و روش تحقیق نظام‌مند و مشخصی، چه از دیدگاه نظری و چه کاربردی، ارائه می‌کند، ادبیات تطبیقی دیگر رشته مستقلی نیست و بیشتر شاخه‌ای از دانشی دیگر محسوب می‌شود (۱۱).

برای آشنا شدن با مفهوم «ترجمه‌پژوهی» از دیدگاه باسنت به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنم. بسیاری از حاکمان و مستشرقان غربی آن‌قدر به دیده تحقیر به ادبیات شرق می‌نگریستند که آن را حتی قابل اعتنا نمی‌دانستند و به هیچ می‌گرفتند. سوزان باسنت، به عنوان مثال، با اشاره به گزارش لرد مکاولی<sup>۱</sup> در تاریخ دوم فوریه ۱۸۳۵ خطاب به لرد بنتینک<sup>۲</sup>، والی انگلیسی هند، چنین نقل قول می‌کند:

من هرگز در میان آنان [شرق‌شناسان] کسی را ندیده‌ام که کمترین مخالفتی با این نکته داشته باشد که تنها یک قفسه کتاب در کتابخانه‌های خوب اروپا به اندازه تمام آثار ادبی بومی هند و کشورهای عربی ارزش دارد. این را به یقین می‌گویم که تا به حال هیچ شرق‌شناسی چنین گرافه‌ای نگفته است که شعر عربی و سنسکریت قابل مقایسه با شعر ملل بزرگ اروپاست.<sup>۳</sup>  
(۱۷)

باسنت در ادامه سخن خود می‌گوید ممکن است چنین قضاوتی امروزه برای ما بی‌پایه و اساس بنماید ولی چنین طرز تفکری را نزد ادوارد فیتز جرالدهم می‌توان سراغ گرفت. فیتز جرالدهم، که ترجمه رباعیات خیام او به شاهکارهای شعر قرن نوزدهم پیوست، با دیده تحقیر به ادبیات شرق می‌نگریست. در بیستم مارس ۱۸۵۷ به دوستش کاول چنین می‌نویسد:

باید در ترجمه اشعار این پارسیان آن‌طور که صلاح می‌دانم آزادانه عمل کنم، به سبب آنکه به نظر من اینها [پارسیان] آن‌قدرها هم شاعر نیستند که مرا از دخل و تصرف در شعرشان باز دارد و حقیقتاً به قدری هنر نیاز دارند تا سروسامانی پیدا کنند. (۱۸)

لذا نباید تعجب کرد وقتی هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱)، فیلسوف آلمانی و هم‌عصر گوته، این سخنان را به شکلی دیگر در کتاب *فلسفه تاریخ*<sup>۴</sup> تکرار می‌کند.

افریقا، تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه در را به روی خود بسته و ارتباطی با بقیه دنیا نداشته است؛ افریقا سرزمین طلاگونه بی‌غشی است که در خود فشرده شده — سرزمین کودکی

<sup>۱</sup> Lord Macaulay

<sup>۲</sup> Lord Bentinck

<sup>۳</sup> اصل این گزارش در کتاب زیر آمده است:

Philip D. Curtin, ed. *Imperialism: The Documentary History of Western Civilization*. New York, Walker & Col., 1971: 178-91.

<sup>۴</sup> *The Philosophy of History*

که در ورای روزهای خودآگاه تاریخی قرار دارد و در ردای تاریکی شب [تأکید از نویسنده است] پوشانده شده است. ...

سیاه‌پوست، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نماد انسان طبیعی اولیه در حالت کاملاً وحشی و رام‌نشده‌اش است. اگر می‌خواهیم درست او را بفهمیم، باید هرگونه فکر تکریم و اخلاق — هرآنچه را که احساس می‌خوانیم — کنار بگذاریم؛ هیچ‌گونه سازگاری با انسانیت در وجود او نمی‌توان یافت.

در اینجا آفریقا را کناری می‌نهیم و دیگر از آن نام نمی‌بریم. چراکه آفریقا بخشی تاریخی از جهان نیست؛ هیچ حرکت رو به جلو در آن مشهود نیست؛ حرکت‌های تاریخی آن — در بخش شمالی — به جهان آسیایی و اروپایی تعلق دارد. ...

آنچه ما دقیقاً به نام آفریقا می‌شناسیم، روح غیرتاریخی و عقب‌مانده‌ای [تأکید از نویسنده است] است که هنوز درگیر شرایط طبیعت محض [تأکید از نویسنده است] است و فقط می‌توان آن را در آستانه تاریخ جهان قرار داد. ...

تاریخ جهان از شرق به غرب حرکت می‌کند، چون اروپا مسلماً پایان تاریخ است [تأکید از نویسنده است]، آسیا نقطه شروع است. (لمینگ<sup>۱</sup> ۱۵)

هگل هیچ حقی برای ابراز وجود به آفریقایی نمی‌دهد. به آفریقایی حق صحبت کردن هم داده نمی‌شود که دست‌کم خودش را معرفی کند. این کار را هم باید یک اروپایی انجام دهد.

از آن طرف، اروپایی خود را در جایگاهی می‌بیند که می‌تواند درباره دیگران قضاوت کند، سلوک و رفتار او را بسنجد و آن را طبق معیارهای خود قبول یا رد کند. چنین دیدگاهی نسبت به دیگری باعث می‌شود که دیگری هرگز نتواند صحبت کند و همیشه در حاشیه و فرودست باقی بماند. این امر پس از مدتی در سایر شئون زندگی فردی و اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نیز تأثیر می‌گذارد و تا آنجا پیش می‌رود که ادبیات شرق، یعنی ادبیات دیگری، طرد می‌شود و ملاک ادبی بودن، زیباشناسی، اخلاقی بودن و انسانیت همگی توسط غربیان تعریف می‌شود. ادبیات تطبیقی هم در اروپا تحت تأثیر همین خودبزرگ‌بینی غربی قرار گرفت و ادبیات تطبیقی که باید فراملیتی و بینافرهنگی باشد فقط به ادبیات اروپا محدود شد. این چنین ادبیاتی از نظر باسنت رو به

<sup>1</sup> George Lamming

افول است و در حال احتضار. رابرت ساوتی<sup>۱</sup> دربارهٔ خودبزرگ‌بینی و خودمحوری اروپاییان به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند:

ویژگی قابل‌توجه انگلیسی‌ها این است که همیشه ضمیر اولین شخص (I) را با حرف بزرگ می‌نویسند. آیا نمی‌توان این ضمیر بزرگ [تأکید از نویسنده است] را نشانهٔ خودمحوری ناخودآگاه انگلیسی‌ها بدانیم؟ (نامه‌هایی از انگلستان، به نقل از بابا ۲۹)

بدین‌سان، باسنت ادبیات تطبیقی را کنار می‌نهد و زمینهٔ جدیدی برای پژوهش‌های ادبی با عنوان ترجمه‌پژوهی پیشنهاد می‌کند که موافقان و مخالفانی داشته است. باسنت در فصل هفتم کتاب خود جایگاه و نقش این رشتهٔ جدید و ارتباط تنگاتنگ آن را با نظریهٔ نظام‌های چندگانه توضیح می‌دهد.

جالب آنکه باسنت به عنوان پژوهشگری ژرف‌اندیش و انعطاف‌پذیر سیزده سال بعد در مقاله‌ای با عنوان «تأملی بر ادبیات تطبیقی در قرن بیست‌ویکم»<sup>۲</sup> (۲۰۰۶) در آراء قبلی خود به تجدیدنظر می‌پردازد و اذعان می‌کند که پژوهش‌های ادبیات تطبیقی نو همچنان پویا و فعال است. ترجمهٔ فارسی این مقاله در یکی از شماره‌های آیندهٔ ویژه‌نامهٔ ادبیات تطبیقی به چاپ خواهد رسید.

#### منابع

- Bassnett, Susan. *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993.
- Bhabha, Homi K. "Signs Taken for Wonders." In *The Post-Colonial Studies Reader*. Bill Ashcroft, Gareth Griffiths and Helen Tiffin, eds. London and New York: Routledge, 1995.
- Lamming, George. "The Occasion for Speaking." In *The Post-Colonial Studies Reader*. Bill Ashcroft, Gareth Griffiths and Helen Tiffin, eds. London and New York: Routledge, 1995.

<sup>۱</sup> Robert Southey, *Letters from England*.

<sup>۲</sup> "Reflections on Comparative Literature in the Twenty-First Century"